



پیاده روی به عشق موسیقی



[parsmusicinstitute](https://www.parsmusicinstitute.com)

www.parsmusic.info

همان طور که وعده کردیم، این بار از یکی از شگفت آورترین پیاده روی های تاریخ بشر فوایم گفت که برای ما اهل موسیقی از همه جالبتر است.

سال، سال ۱۷۰۵ است و پاییز آلمان را سرخ و نارنجی کرده است؛ زمین زیر برگ ها پوشیده شده و صدای فش فش برگ ها همچون موسیقی زیر پای جانداران صدا می کند...

یوهان سباستین باخ بیست ساله، عزه سفر کرده است؛ او می فواید برای شنیدن موسیقی های یک موسیقی دان ۶۸ ساله، از شهر آرنشوات در ایالت تورینگیا، چهارصد کیلومتر تا شمالی ترین ایالت آلمان امروزی راه برود.



شاید امروز نام دیتریش بوکستهوده چندان هم آشنا نباشد، اما او در سده‌ی هفدهم و اوایل سده‌ی هجدهم از بزرگ‌ترین نوازندگان و آهنگ سازان دنیا بود و هرکسی آرزو داشت تا ارگ‌نوازی او را از نزدیک ببیند. او در کلیسای مریم مقدس در شهر لوبک ارگ‌نوازی می‌کرد. این سمت شاید یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین سمت‌هایی بود که در دوران باروک، نصیب موسیقی‌دان‌ها می‌شد. بوکستهوده به آسانی به هر سو سفر می‌کرد و در جریان سفرهایش تجربه می‌اندوخت و دیگران را درس می‌داد. از همین رو هم شهرتی کسب کرده بود که متی کسانی چون گئورگ فریدریش هاندل و گئورگ فیلیپ تلمان بزرگ هم برای دیدن نوازندگی او زحمت سفر بر خود هموار می‌کردند و تا لوبک می‌رفتند تا به چشم خود شاهد جادوی این نوازنده‌ی پیره‌دست باشند.



همین جادو هم بود که آهنگ ساز جوان قصه‌ی ما را واداشت تا به دیدار نوازندگی دیتریش بوکستهوده برود. در اوایل سده‌ی هجدهم، یوهان سباستین باخ، آهنگ ساز و موسیقی دانی تازه کار بود که از هر فرصتی برای یادگیری موسیقی استفاده می کرد و هیچ دمی را برای اندوختن دانش از دست نمی داد. در پانزده سالگی مسیری نزدیک به سیصد و هشتاد کیلومتری را پیاده و سواره پیمود تا در مدرسه‌ی کلیسای سنت میکائیل تمویل کند. پس از پایان تمصیلاتش، وقتی در ۱۷۰۳ نوازنده‌ی کلیسای آرنشئات شد، دیگر کسی نمانده بود که به او پیز تازه‌ای یاد بدهد، مگر یک نفر... دیتریش بوکستهوده.



در ۱۷۰۵، یوهان سباستین از کارفرمایان خود اجازه فواست تا یک ماه به او مرفعی بدهند. آفر می فواست تا از آفرین کسی که ممکن بود چیزی به او یاد بدهد، درس بگیرد. در آن دوران، دیتریش بوکستهوده به اوج شهرت خود رسیده بود و عصرها به میاط کلیسا می آمد تا کنسرت‌هایی به نام آبندموزیک (به معنی موسیقی عصرانه) برگزار کند. همین که فیر کنسرت‌های عصرانه به گوش باغ رسید، معطلش نکرد، کارهای خود را به دستیارش سپرد و راهی شد تا به دیدار استاد بزرگ برود؛ اما چه راه درازی در پیش داشت.

درواقع مسیر آرنشئات تا لوبک مسیری تجاری بود که به آلتِه زالت اشتراسه (جاده قدیم نمک) شهرت داشت. باغ بیست‌ساله دل به این راه زد و سرانجام به لوبک رسید تا به مضر بوکستهوده‌ی بزرگ برود و اجرای او را از نزدیک نگاه کند.



وقتی به آنجا رسید هم می دانست که این رنج سفر به زحمتش می ارزیده است، چون بهره ای که از اجراهای بوکستهوده برد، تا پایان عمر همراهش ماند.

باغ با استاد بزرگ دیدار کرد و متی به درفواست او، در کنسرت هایش شرکت کرد و در مضمون تماشاگران، ویلن و ارگ و نواخت. گویا بوکستهوده چنان از نوازندگی و مهارت جادویی باغ به شگفتی آمد که به او پیشنهاد داد تا به عقد دفترش درآید و همانجا بماند و جانشینش شود، اما انگار باغ که هنوز راه زیادی در پیش داشت، این پیشنهاد را نپذیرفت و به آرنشآت بازگشت تا بر سر کار قبلی خود بازگردد. در فرصت های دیگر باز از ماجراجویی های باغ و تقلاهایش برای بهتر شدن فوایم گفت.

